ابوالفضل نسائی/ ایران

گفت‌وگو با دکتر بهمن نامور مطلق (رئیس فرهنگستان هنر)

رسم همسایگی تعقل و تخیل

کم‌رمق بودن تعامل و گفت‌وگو بین دو نهاد «سیاست» و «هنر» ما را با چه آسیب‌هایی مواجه کرده است؟

مهسا رمضانی
خبرنگار

«یکی از پروژه‌هایی که غرب رقم زد، به حاشیه بردن هنر بود تا سیاستمداران و اقتصاددانان برجامعه مسلط شوند. متأسفانه این الگو به جامعه شرقی هم کشیده شد، در صورتی که پیش از آن، نهاد هنر و نهاد سیاست با هم گفت‌وگو کرده و مسائل را حل می‌کردند.» اینها اظهارنظر بهمن نامور مطلق درباره «شأن هنر در فرهنگ و سیاست» است. او معتقد است که الگوبرداری ما از فرهنگ غرب باعث شد ما نسبت به هنر بی‌اعتنا شویم و این بی‌توجهی ما به «تخیل» و «خلاقیت» را در برخی حوزه‌ها کمرنگ کرد. او می‌گوید اگر حالمان خوب نیست؛ اگر در حل مسائل‌مان دچار کندی و چالش شده‌ایم، از این رو است که «تعقل» و «تخیل» را همپای هم به کار نگرفتیم. اینکه اساساً رسالت هنر چیست؟ و در دنیای امروز چه کارکردی دارد؟ موضوع گفت‌وگوی ما با دکتر بهمن نامور مطلق، رئیس فرهنگستان هنر و استاد دانشگاه شهید بهشتی شد. او همچنین ریاست سابق خانه هنرمندان و رئیس اسبق دانشگاه استاد فرشچیان را نیز در کارنامه اجرایی خود دارد.

■ **جناب دکتر نامور مطلق، از نظر شما رسالت هنر چیست؟ آیا رسالت هنر صرفاً «تزریق حال خوب» به جامعه است؟**

هنر برای این به وجود آمده که به انسان آرامش و زیبایی دهد. انسان را با فطرت و معنویتش همراه کند. بنابراین یکی از بخش‌های مورد نیاز تکامل بشری «هنر» است. اگر هنر نباشد، توسعه و تکامل انسانی دچار نقیصه می‌شود؛ چراکه انسان در کنار یک زندگی مادی مطلوب به یک زندگی معنوی متعالی هم نیاز دارد. دین و هنر قرار است که زندگی معنوی انسان و اقتصاد و ورزش نیازهای جسمی و مادی انسان را تأمین کنند و انسان با همه اینها به‌صورت متعادل به تکامل می‌رسد. انسان براساس نیازش، حوزه‌های مختلف فرهنگی ایجاد و سعی کرده تا متناسب با این حوزه‌های مختلف، نیازهایش را پاسخ دهد. در فضای گسترده فرهنگی، هنر یک وظیفه دارد، اقتصاد، دین، ورزش و... هر یک وظیفه‌ای برعهده دارند اما همین فرهنگ، وقتی که با نیازهای کلی انسان هماهنگی نداشته باشد، می‌تواند به ضد نیت و قصد خودش بدل شود، تا آنجا که گاهی به سمتی می‌رود که می‌تواند برای انسان مضر باشد. شر و خیر انسان هر دو فرهنگی است.

■ **قلمرو فرهنگ را بسیار گسترده تبیین کردید. تعریف شما از فرهنگ چیست؟**

همه مشکلات انسانی به نوعی به موضوع فرهنگ بازمی‌گردد، چون انسان یک موجود فرهنگی است و به همین جهت هر کاری که انجام می‌دهد «فرهنگ» محسوب می‌شود. بنابراین، فرهنگ چیزی است که انسان خلق یا دستکاری می‌کند. آنچه که انسان در ایجاد و خلق آن هیچ دخالتی ندارد «طبیعت» است. از این رو، هر آن چیزی که انسان می‌آفریند اعم از جاده، شهر، هواپیما، ماشین، تابلوی نقاشی و... معنا دارد. انسان چه بخواهد و چه نخواهد «معنا» تولید می‌کند و تأثیر می‌گذارد. به تعبیری، فرهنگ تأثیر انسان بر انسان است.

دیگر آن گزاره قدیمی که تأکید می‌کرد ما در مقام سوژه هر چیزی را که ببینیم به ابژه بدل می‌کنیم، چندان مورد توجه نیست. واقعیت این است که هر چیزی که می‌بینیم، خود تبدیل به سوژه می‌شود، پس هر کاری که می‌کنیم اعم از اقتصاد، دین، سیاست، هنر، ورزش و... همه اینها فرهنگی هستند. هیچ کاری نیست که انسان انجام دهد و در آن فرهنگ، معنا، نشانه‌گذاری و نشانه‌گشایی وجود نداشته باشد.

■ **چرا گفتند «شر و خیر انسان هر دو فرهنگی است» مگر فرهنگ وجوه منفی هم دارد؟**

همه بخش‌های فرهنگی تیغ‌های دو لبه هستند؛ یعنی در عین حال می‌توانند برای رفاه و پیشرفت یا برای تخریب انسان به کار گرفته شوند، البته اقتصاد و سیاست هم به همین صورت عمل می‌کنند؛ «سیاستِ خوب و خردمندانه» یک جامعه را به رستگاری و «سیاستِ نادرست و غیرخردمندانه» یک جامعه را به ابتذال، تخریب و ویرانی می‌کشاند. هنر هم از این قاعده مستثنی نیست. اصل و اساس رسالت هنر، رشد بشر است اما اگر به نحو درستی به کار گرفته نشود، می‌تواند مخرب باشد.

■ **منظور از هنرِ مخرب چیست؟ وقتی هنر به شکل درست و خردمندانه‌ای به کار گرفته نشود، با چه مسائلی مواجه خواهیم شد؟**

اجازه دهید با یک مثال این بحث را روشن‌تر کنم. واقعیت این است که موسیقی برای تعادل ذهنی افراد ضروری است چرا که موسیقی خوب موجب منظم‌شدن ذهن انسان می‌شود. به همین دلیل است که در جامعه ایرانی و اسلامی موسیقی بخشی از ریاضیات و حکمت است چون از مقدمات فراگیری نظم و منطق است. موسیقی خوب به ذهن انتظام می‌بخشد، سینمای خوب هم همین‌طور است. یک رمان خوب آرزوهای انسان را متعالی می‌کند.

جامعه غرب و فرهنگ برآمده از آن به‌دلیل مادی‌گرایی و فردگرایی محض، عناصر هنری را به شکل نادرستی به کارگرفته است و این شیوه نادرست را هم بسط داده و ترویج کرده‌اند، یعنی فرهنگی که قرار بود انسان را متعالی کند، تنها به بخش‌های جسمانی و مادی بسنده کرد و بخش‌های معنوی را اساساً از دستور کار خود خارج نمود.

البته نباید از ذکر این نکته هم گذشت که همه غرب لزوماً در طول تاریخ، بد عمل نکرده است. آن چیزی که ما در تاریخ خودمان، با آن مواجه هستیم غرب متجلی شده در فرهنگ امریکایی است. واقعیت این است که اروپاییان با وجود مقاومتی که انجام دادند اما این غرب مبتذل بود که بر تمامیت غرب مسلط شد. فرهنگ امریکایی به خاطر قدرت اقتصادی بعد از جنگ جهانی اول و دوم توانست بتدریج بر تمام حوزه‌ها همچون ورزش، هنر و حتی دین مسلط شود، ما ده‌ها و بلکه صدها فرقه دینی داریم که در امریکا در صد سال اخیر شکل گرفته‌اند.

بنابراین بعد از جنگ‌جهانی دوم و بواسطه غلبه فرهنگ امریکایی، همه نهادها، چه سیاست، چه اقتصاد و چه هنر به بیراهه رفت. در این فضا، کشورهای شرقی مقلد این نسخه غربی شدند. غرب امریکایی چون خود صاحب این تفکر و نگرش بود، هر جا که به مشکل برمی‌خورد، آن را حل می‌کرد اما چون ما صاحب این تفکر نبودیم و این تفکر را همچون یک ماشین، وارد کشورهای شرقی کرده بودیم، وقتی به شکل خراب و مخربی عمل می‌کرد، نمی‌توانستیم آن را اصلاح کنیم و پیوسته با یک ماشین خراب کار کردیم. فرهنگ ما به یک تقلید ناقص، بسنده کرده بود و دائماً سعی ما این بود که بتوانیم غرب را تکرار کنیم. اما با این حال، معتقدم ما در دوره‌ای هستیم که نسبتاً شرق در حال بلند شدن است. باید از نو به مصایب و مشکلات خودمان فکر کنیم. امیدوارم یک خودآگاهی در شرق ایجاد شود. به‌عنوان مثال هند، چین و ایران تلاش‌هایی را در دستور کار خود قرارداده‌اند و چرخشی از نظر تمدنی به سمت شرق در حال رخ دادن است. تولیدات شرق که در قرن بیستم بسیار کاهش پیدا کرده بود و مصرف‌کننده غرب بود، کم کم به سمت یک موازنه‌ای در حال حرکت است و مقاومت‌هایی در مقابل غرب در حال کلید خوردن است. مقاومت‌های اقتصادی و نظامی از طریق چین و مقاومت‌های فرهنگی از طریق ایران و هند است.

ما باید دوباره در فلسفه هنر، نظریه‌های هنر، معماری، سینما، تئاتر و حتی در ساختار هنر بازاندیشی کنیم. یکی از کارهایی که غرب انجام داد به حاشیه بردن هنر بود تا سیاستمداران و اقتصاددانان بر جامعه مسلط شوند. متأسفانه این الگو به جامعه شرقی هم کشیده شد، در صورتی که پیش از آن، اینها با هم گفت‌وگو کرده و مسائل را حل می‌کردند. فقط با گفت‌وگوی نهادها است که می‌توان مسائل یک کشور را حل کرد، اگر اقتصاد به تنهایی مسلط شود، شاید مسائل اقتصادی برطرف شود اما عدالت اجتماعی، معنویت و... حل نمی‌شود. اگر فقط هنر و فرهنگ مسلط شوند، شاید مشکلات فرهنگی حل شود اما مشکلات اقتصادی، نظامی و... حل نمی‌شود.

بنابراین، حل مسائل یک جامعه تنها از رهگذر گفت‌وگوی بین نهادها محقق خواهد شد. متأسفانه کاری که غرب انجام داد، این بود که این گفت‌وگو را قطع کرد و بخش‌های مادی همچون اقتصاد و سیاست را برجسته‌تر کرد. ما هم در ایران از این الگو تا حدی تبعیت کرده‌ایم. در ایران بعد از انقلاب نهاد دین بالا آمد، اما نهادهای دیگر فرهنگی متأسفانه به آن اندازه رشد نکردند، مثلاً هنر و ادبیات رشد نکردند چون این دو جزء، بخش تخیلی فرهنگ‌اند و در ساخت کشور آن‌طور که باید حضور، دخالت و مشارکت نداشتند، این شد که بخشی از نیازهای کشورمان، آن‌طور که باید پاسخ نگرفتند.

■ **اشاره کردید، در هنر «تخیل» مسلط است. به اعتقاد شما، جامعه‌ای که تخیل ندارد با چه مسائلی مواجه می‌شود؟**

درست است که تخیل در هنر و ادبیات مسلط است اما در همه جا وجود دارد. «علم» بدون «تخیل» به کشف نظریات جدید نمی‌رسد. واقعیت این است که بین «تخیل» و «خلاقیت» ارتباط عمیقی وجود دارد. ما متأسفانه تخیل را نادیده گرفتیم، در صورتی که تخیل می‌توانست به ما کمک کند تا از مشکلات‌مان رهایی پیدا کنیم. بی تردید ما به «تخیل» و «تعقل» به شکلی توأمان نیاز داریم. تعقل به زندگی نظم می‌دهد و تخیل همواره ما را جلوتر از آنجایی که هستیم، پیش می‌برد. حال اگر بخش تخیل را حذف کنیم، اتفاق بزرگ این است که نمی‌توانیم خلاقیت داشته باشیم و مقلد می‌شویم. وقتی مقلد شدیم، دیگر نمی‌توانیم مسائل‌مان را حل کنیم. تخیل ورزی را باید از کودکی به کودکان آموزش داد اما متأسفانه ما نسبت به ساعت‌هایی که دانش‌آموزان باید به هنر بپردازند، کم توجه هستیم و گاهی از معلمان دیگر دروس برای تدریس هنر استفاده می‌کنیم! به همین خاطر دانش‌آموزان تخیل را آنگونه که ناب است در دوران دبستان تجربه نمی‌کنند. این در حالی است که دوران دبستان بهترین و طلایی‌ترین دوره رشد «تخیل» و «خلاقیت» است.

سؤالی که این روزها بسامد بالایی پیدا کرده، این است که چرا مشکلات ما حل نمی‌شود؟ یکی از اصلی‌ترین دلایل آن فقدان تخیل و خلاقیت است. چرا مدیران ما قادر به حل مسائل‌شان نیستند؟ چون تخیل و خلاقیت ندارند. هنر، با آموزش و تربیت تخیل، «خلاقیت» را محقق می‌کند. معتقدم، همه انسان‌ها باید هم ریاضی بدانند و هم هنر. اگر من برای نظام آموزشی تصمیم‌گیر بودم ریاضی و هنر را در همه مقاطع تحصیلی اجباری می‌کردم. این دو موجب می‌شوند تا ذهن انسان نظم پیدا کند و در عین حال از خلاقیت هم برخوردار باشد. اگر دو ویژگی «نظم ریاضیاتی» و «خلاقیت هنری» را در نظام آموزشی‌مان باهم آشتی دهیم در آینده می‌توانیم شاهد تمدن نوینی باشیم که در آن معنویت، آرامش، امنیت، مساوات و... وجود داشته باشد.

■ **برای از «حاشیه» به «متن» آوردن هنر چه اقداماتی را باید در دستور کار قرار دهیم؟**

بر این باورم که تنها از رهگذر گفت‌وگوی «نهاد سیاست» و «نهاد هنر» است که استفاده بهینه از هنر و به کارگیری آن در راستای تکامل و تعالی جامعه رقم می‌خورد. در غیر این صورت، جنبه مبتذل و خطرناک هنر بر جامعه مسلط شده و هنر صرفاً به ابزاری برای لذت‌جویی تقلیل پیدا می‌کند.

موسیقی‌مان به ابتذال کشیده شد چون ما به آن امکان رشد ندادیم، سینمای‌مان صرفاً جشنواره‌ای است و نمی‌تواند به جامعه آن‌طور که باید کمکی کند، وضعیت تئاترمان هم به مراتب بدتر از سینما است، نقاشی هم عموماً به کارهای انفرادی و بخشی محکوم شده است و... مهم‌ترین دلیل این نابسامانی‌ها در این نکته نهفته است که «نهاد سیاست» آن‌طور که باید «نهاد هنر» را به‌عنوان طرف گفت‌وگو به رسمیت نشناخته است و همواره فکر کرده که باید هنر را مدیریت کند، در صورتی که باید با هنر وارد گفت‌وگو می‌شد، این گفت‌وگوها انجام نگرفت و به همین دلیل حال‌مان خوب نیست، در شهرهایمان احساس عزت نمی‌کنیم، قرار نداریم، در حل مسائل‌مان ناتوان هستیم و...

همان‌طور که کارکرد ارتش در یک جامعه، احساس امنیت دادن به مردم است، مهم‌ترین کارکرد هنر در جامعه هم آرامش دادن و آرام کردن مردم است. هنر با زیبا شدن شهر، با زیبا شدن زندگی، موجب آرامش و لذت می‌شود. انسان یک موجود هنرمند، زیبادوست و زیباساز است؛ چراکه می‌تواند بخشی از نیازهای درونی خود را از رهگذر خلق زیبایی تأمین کند. اما هنر امروز نه تنها گاهی زشتی را اشاعه می‌دهد بلکه حتی بعضاً موجب زشتی و خشونت هم می‌شود و به همین دلیل آرامش را می‌گیرد. بنابراین هنر همچون دیگر بخش‌های فرهنگ یک تیغ دو لبه است.

■ **فارغ از نوع مواجهه‌ای که «نهاد سیاست» با «نهاد هنر» داشته است و نبود گفت‌وگو و تعامل میان آنها، چه سهم و مسئولیت اجتماعی برای خود اهالی هنر در بهبود این شرایط قائل هستید؟**

طبیعتاً هنرمندان ما از این جهت که احساس می‌کنند جدی گرفته نشده‌اند، در بهبود وضعیت جامعه مشارکت نمی‌کنند و خودشان را مسئول و متعهد نمی‌دانند. اگر هنر را از حاشیه به متن بیاوریم و به‌عنوان نهاد طرف گفت‌وگو و تصمیم‌گیر به رسمیت بشناسیم، آن زمان هنر متعالی، معنوی و کمال‌جو در جامعه جاری و ساری می‌شود. در آن صورت خواهیم دید که هنر چگونه خود را پالایش خواهد کرد و به بالا رفتن معنویت در جامعه کمک می‌کند. هنر مادامی می‌تواند به پالایش خود دست بزند که در تصمیم‌گیری‌ها مشارکت داده شود. اکنون چون هنرمندان و مدیران هنری را در تصمیم‌گیری‌ها همیشه رده آخر قرار می‌دهیم، هنر به امری برای سرگرمی بدل شده است. البته این شرایط فقط در ایران حاکم نیست تقریباً در تمام دنیا وضعیت نهاد هنر همین است. وقتی هنر به سرگرمی تقلیل داده شد، مبتذل می‌شود. سرگرمی بد نیست اما اصل هنر باید برای پیشرفت، تعالی و کمال انسان باشد. در این صورت، هنر نه فقط برای هنر بلکه برای نهادهای دیگر هم می‌تواند مؤثر باشد. امروزه دین اگر بخواهد در جایی رشد پیدا کند می‌تواند از ابزار هنر هم استفاده کند، آن وقت خیلی مؤثرتر خواهد شد. اکنون ما از ظرفیت نهاد هنر برای ترویج دین و دینداری استفاده نمی‌کنیم. بنابراین اگر هنر طرف گفت‌وگو شود و در تصمیم‌گیری‌ها مشارکت داده شود، نه تنها خود را اصلاح می‌کند، بلکه می‌تواند به اصلاح سایر نهادها نیز کمک کند. واقعیت این است که در فقدان این گفت‌وگو (گفت‌وگو بین نهاد سیاست و نهاد هنر) همه ضرر خواهند کرد. نیاز امروز ما، گفت‌وگوی بینانهادی بین نهاد سیاست، اقتصاد، هنر، ورزش، بهداشت و... با چتر حمایتی دین است تا فلاح و رستگاری جامعه رقم خورده و از مادی‌گرایی و فردگرایی غرب که جهان و انسان را به مخاطره انداخته، رهایی یابیم. هر چند که نمی‌توان از دستاوردهای تکنولوژیکی غرب برای بشر امروز، چشم پوشید اما امروز بواسطه حاکمیت فردگرایی غربی و امریکایی، محیط زیست، انسان و آینده ما در خطر است و زندگی فاخر انسان به ابتذال کشیده شده است.

■ **آیا انسان امروز خوشبخت‌تر از انسان پانصد سال پیش است؟ و اگر نیست، چرا؟ آیا انسان امروز نسبت به آینده امیدوارتر است؟ و اگر نیست، چرا؟**

به نظر می‌رسد امروز اصل انسانیت به خطر افتاده است، انسانی که «تکنولوژی»اش بیشتر از «معرفت»اش رشد کرده است به کودکی می‌ماند که اسباب‌بازی بزرگی در دست دارد و ممکن است با آن تخریب زیادی را صورت دهد. متأسفانه تعادلی بین «رشد تکنولوژی» و «رشد فرهنگ» نداشتیم و این عدم تعادل موجب شده تا فناوری گاهی مضر و خطرناک شود. این، آن چیزی است که عقلای جهانی باید پیرامون آن به گفت‌وگو بپردازند.

■ **شما همیشه بر عمل کردن بر مبنای «نظریه» تأکید داشته‌اید. در این فضا مهم‌ترین نظریه‌ای را که می‌تواند برای ما راهگشا باشد چه می‌دانید؟**

نظریه‌های جدید به تفکر ما نزدیک‌ترند. در گذشته نظریه‌های ساختارگرا، همگرایی مطلق را در سطح جامعه ایجاد می‌کردند. قائلان به این نظریه‌ها بر این باور بودند که یک نظریه کارا و مطلوب باید به همه جهان تسری پیدا کند و نهایتاً به این نتیجه می‌رسیدند که تفکر یا سبک زندگی غربی بهتر و مطلوب‌تر است و باید تسری داده شود. امروزه «مطالعات فرهنگی» از محتومیت نظریه‌های ساختارگرا کاسته است و موجب‌شده فرهنگ‌های مختلف دیده شود. از این جهت، مطالعات فرهنگی و به دنبال آن نظریه‌های پساساختارگرایی فضای بهتری را به‌وجود آورده است تا از همگرایی مطلق نظریه‌های ساختارگرایی فاصله بگیریم. دیگر اینکه، خوشبختانه کارایی یک نظریه را «فرهنگ» هر جامعه تعیین می‌کند. به این معنا که در انتخاب هر نظریه، رویکردهای اقتضایی حاکم شده است که از قضا مطلوب‌تر هم هستند، اما به اعتقاد من، ما با توجه به نیازها و شرایط‌مان، باید نظریه‌های خودمان را داشته باشیم و به سمت تولید نظریه‌های بومی برویم، چون فرهنگ ما با خاستگاه فرهنگی نظریه‌های دیگر تفاوت دارد و در برابر فرهنگ امریکایی که جهان را به مخاطره‌های بزرگ کشانده، نظریه‌های خود را متناسب با فرهنگ بومی خودمان تولید کنیم.

اما با این حال، متأسفانه در زمینه تولید نظریه خیلی موفق عمل نکرده‌ایم. با اینکه «کرسی‌های نظریه‌پردازی» راه افتاد و کمک‌هایی کرد اما نهایتاً آنچنان که باید نتیجه‌ای در بر نداشت. دلیل این امر، آن است که به این حوزه کمتر توجه شده و باید به این مسأله حساس باشیم که بدون نظریه‌پردازی به خودآگاهی نخواهیم رسید.

هندی‌ها در زمینه تولید نظریه، پیشرفت‌هایی داشته‌اند و مراکز تحقیقاتی بسیاری را برای این منظور ایجاد کرده‌اند و «نظریه پسااستعماری» از برآیند این تلاش‌ها است. بر این اساس، می‌توان گفت که هند به یک استقلال نسبی در نظریه‌پردازی نزدیک شده است. در این زمینه چینی‌ها تازه شروع کرده‌اند. در ژاپن و کره هم بضاعت‌هایی وجود دارد اما چندان جدی نیستند و نبودند؛ چرا که احساس نیاز نکردند و فعلاً با همان نظریه‌های غربی کارشان را پیش می‌برند؛ در آنجا در سبک زندگی قدری تلاش‌هایی برای رسیدن به خودآگاهی صورت می‌گیرد اما در سبک نگرشی فعلاً چیزی دیده نشده که نشان از تحول جدی باشد. در ایران تلاش‌های بسیاری صورت می‌گیرد اما نتایج کمتر از تلاش‌ها است. احتمالاً ساختار این تلاش‌ها و نوع مواجهه ما با نظریه‌پردازی درست نیست. معتقدم، در کنار همه این تلاش‌ها، باید آسیب‌شناسی در حوزه نظریه‌پردازی را در دستور کار قرار دهیم تا بتوانیم نظریه‌های بومی را برای حل و تبیین مسائل خودمان ایجاد کنیم.

نیم نگاه

■ ما به «تخیل» و «تعقل» به شکلی توأمان نیاز داریم. تعقل به زندگی نظم می‌دهد و تخیل ما را جلوتر از آنجایی که هستیم، پیش می‌برد. حال اگر بخش تخیل را که همان هنر است، حذف کنیم، نمی‌توانیم خلاقیت داشته باشیم و مقلد می‌شویم. وقتی مقلد شدیم، دیگر نمی‌توانیم مسائل‌مان را حل کنیم.

■ کاری که غرب انجام داد، این بود که گفت‌وگوی بین «نهاد سیاست» و «نهاد هنر» را قطع کرد و هنر را به حاشیه برد تا سیاستمداران و اقتصاددانان بر جامعه مسلط شوند و بخش‌های مادی همچون اقتصاد و سیاست را برجسته‌تر کرد. ما هم در ایران از این الگو تبعیت کرده‌ایم.

■ بخشی از موسیقی‌مان به ابتذال کشیده شد، چون ما به آن امکان رشد ندادیم، عمده سینمای‌مان صرفاً جشنواره‌ای است و نمی‌تواند به جامعه آن‌طور که باید کمکی کند، وضعیت تئاترمان هم به مراتب بدتر از سینما است، نقاشی هم عموماً به کارهای انفرادی و بخشی محکوم شده است. مهم‌ترین دلیل این نابسامانی‌ها این است که «نهاد سیاست» آن‌طور که باید «نهاد هنر» را به‌عنوان طرف گفت‌وگو به رسمیت نشناخته است و همواره فکر کرده که باید هنر را مدیریت کند.

■ تنها از رهگذر گفت‌وگوی «نهاد سیاست» و «نهاد هنر» است که استفاده بهینه از هنر و به کارگیری آن در راستای تکامل و تعالی جامعه رقم می‌خورد. در غیر این صورت، جنبه مبتذل و خطرناک هنر بر جامعه مسلط شده و هنر صرفاً به ابزاری برای لذت‌جویی تقلیل پیدا می‌کند.

■ بعد از انقلاب نهاد دین بالا آمد، اما نهادهای دیگر فرهنگی همچون هنر و ادبیات به آن اندازه رشد نکردند، چون این دو جزء، بخش تخیلی فرهنگ‌اند و در ساخت کشور آن‌طور که باید حضور، دخالت و مشارکت نداشتند. این شد که بخشی از نیازهای کشورمان، آن‌طور که باید پاسخ نگرفتند.

■ اگر هنر نباشد، توسعه و تکامل انسانی دچار نقیصه می‌شود؛ چرا که انسان در کنار یک زندگی مادی مطلوب به یک زندگی معنوی متعالی هم نیاز دارد. دین و هنر قرار است که زندگی معنوی انسان را تأمین کنند.